

در گذشت خسرو اقبال رئیس افتخاری بنیاد دانشنامه ایرانیکا

با درگذشت **خسرو اقبال** یکی از مردان شریف و نیکوکار و وطن پرست ایران جهان ما را ترک گفته است. وی از کسانی بود که در دوره های مختلف زندگی اش در امور ایران تاثیر گذاشت — تاثیر هائی که از ایران خواهی و فرهنگ دوستی و سخاوتمندی و نوع پروری او سرچشمه می گرفت.

اقبال در سال ۱۲۹۱ (۱۹۱۲ میلادی) در مشهد متولد شد. وی هفتمین فرزند از یازده فرزند میرزا ابوتراب خان مقبل السلطنه (اقبال التولیه) از ملاکان معتبر و خوشنام خراسان بود و در مجلس چهارم به نمایندگی از کاشمر انتخاب شد. دبستان و دبیرستان را در مشهد و تهران به انجام رسانید و در سال ۱۳۱۴ رشته قضائی دانشکده حقوق را به پایان آورد. سپس وارد خدمت دادگستری شد و مدت پنج سال قاضی و رئیس شعبه هفت دادگاه شهرستان تهران بود.

مقارن این احوال بود که متفقین با آلمان نازی به جنگ پرداختند و کمی بعد استقلال ایران را زیر پا گذاشتند و کشور ما را در تصرف خود گرفتند تا از نفوذ آلمان در آن جلوگیری کنند و هم راه آهن ایران را برای کمک رساندن به روسیه در اختیار داشته باشند. این ماجرا بر وطن دوستان ایران بسیار گران آمد، از جمله اقبال که استقلال ایران را بسیار ارج می نهاد وارد مبارزات سیاسی شد. حزب «پیکار» را در سال ۱۳۲۱ با احساسات ژرف ملت گرائی بنا گذاشت و روزنامه «نبرد» را به عنوان نشریه حزب پیکار پی افکند و منتشر ساخت. «نبرد» مانند خود اقبال روزنامه ای صریح و پرشور بود و در نقد اوضاع آشفته کشور بی باک، بخصوص بر استقلال و تمامیت ایران و لزوم شهادت در اصلاح امور و رفع فساد پافشاری می کرد و انتقادهای محکم و گاه گزنده از کارهای دولت در بر داشت.

در این زمان سفیر انگلستان در ایران Sir Reader Bullard مردی متکبر و مدعی و مخالف مصالح واقعی ایران بود و روحیه استعمارگران بریتانیا را داشت و با ایرانیان سر سازگاری نداشت و ایران را مستعمره انگلستان می پنداشت. «نبرد» در مقاله ای اظهار داشت که ایران و انگلستان باید روابط دوستانه ای بر اساس مساوات کامل برقرار کنند و این منظور محتاج آن است که انگلستان سفیر لایق و شایسته ای در ایران داشته باشد. سر ریدر بولار با نخوتی که داشت این را برنتافت و بر ضد اقبال اقامه دعوا نمود و به علی سهیلی، نخست وزیر وقت، فشار آورد و خواستار محکومیت اقبال گردید به حدی که

سهیلی از اقبال خواست که با یکی دو ماه حبس تادیبی موافقت کند و غائله بخوابد. اقبال نه تنها نپذیرفت، بلکه به سهیلی اعتراض کرد که در چنین مواردی شما وظیفه دارید از ایرانیان دفاع کنید، نه از سفیری که چنانکه همه می دانند با ایران و ایرانی مخالف است. محاکمه سه سال و نیم به طول انجامید و سرانجام اقبال به کمک وکلای خود موفق شد و تبرئه گردید.

هنگامی که متفقین عده ای از رجال ایران را که عموماً با مداخلات روس و انگلیس در کار ایران مخالفت داشتند و در نتیجه به اعتقاد عمال این دو کشور طرفدار آلمان به نظر می آمدند توقیف نمودند. خسرو اقبال نیز همراه افرادی مانند دکتر متین دفتری، سپهد آق اولی، مهندس شریف امامی، دکتر سجادی، سرلشکر آریانا و علی هیئت به زندان افتاد. پس از شش ماه از زندان آزاد شد و باز در صدد تجدید فعالیت سیاسی برآمد. اما عوامل انگلستان که در کشور نفوذ داشتند او را صریحاً از ادامه فعالیت سیاسی باز داشتند.

روزنامه «نبرد» به علت صراحتش و انتقاد هایش که با سبکی گیرا نوشته می شد در میان مطبوعات ایران شهرتی به سزا یافت و نویسندگانی مانند حسن ارسنجانی، جهانگیر تفضیلی، اسماعیل پوروالی و محمود تفضلی در تالیف مقالات آن شرکت داشتند، ولی مکرر توقیف می شد. هر گاه که «نبرد» توقیف می شد اقبال روزنامه «ایران ما» را با همکاران «نبرد» منتشر می کرد و هر گاه که «ایران نو» توقیف می شد روزنامه دیگری را مثل «داریا» که حسن ارسنجانی امتیاز آن را داشت و اقبال در تحصیل این امتیاز برای ارسنجانی کمک کرده بود به جای آن منتشر می کرد.

اقبال و ملی کردن نفت

پس از آن که قوام السلطنه به نخست وزیری رسید در سال ۱۳۲۶ اقبال را به جانشینی دکتر فخرالدین شادمان به عنوان معاون نظام الدین امامی، کمیسر نفت ایران در شرکت نفت، به انگلستان فرستاد. اقبال مدت چهار سال در این سمت انجام وظیفه نمود.

در این زمان بود که مجلس نمایندگان انگلستان وزیر خارجه آن کشور را به مناسبت این که کشور برمه تاسیسات و اموال انگلستان را در آن کشور ملی اعلام نموده و تصاحب کرده بود و دولت مانع نشده بود استیضاح کرد.

ارنست بوین Ernest Bevin وزیر خارجه انگلستان در دولت کلمنت اتلی Clement Attlee از حزب کارگر در ضمن دفاع از خود گفت که اصولاً هیچ ملتی حق تصاحب زمین ها و منابع

ملی کشور دیگر را ندارد و اگر دولت برمه خسارات انگلستان را بپردازد ما در ملی کردن این منابع حرفی نداریم.

اقبال که پیوسته در اندیشه استقلال کشور و حفظ منافع ایران بود بی درنگ سند این مذاکرات را برای عباس اسکندری که نماینده مجلس بود فرستاد و یادآور شد که این اظهار وزیر خارجه دست ایران را در ملی کردن نفت باز می گذارد. اسکندری با سپاسگزاری از اقبال که در نامه ای که به او نوشته است منعکس است این سند را در مجلس قرائت کرد و خواستار ملی شدن صنایع نفت ایران شد و این آغاز جنبش برای ملی کردن نفت گردید که مآلاً به دست دکتر محمد مصدق انجام گرفت. سواد نامه اسکندری در تشکر از اقبال ضمیمه است.

این نکته را L. P. Elwell-Sutton در کتاب معروف خود *Persian Oil: A Study in Power Politics*, 1955, p. 164 (نفت ایران: تحقیقی در سیاست های قدرت جوئی) یادآور شده و گفته است که نطق عباس اسکندری در مجلس مقدمه ملی شدن صنعت نفت گردید. در حقیقت اگر هوشیاری اقبال و اتخاذ سند از نطق ارنست بوین نبود این جنبش به آن صورت و در آن زمان آغاز نمی شد.

آزردگی از سیاست

هر چند خسرو اقبال به علت به مخالفت صریح انگلستان و پیروی دولت ایران از نظر آن کشور از مبارزات صریح سیاسی ممنوع شده بود، ولی وی دامنه کوشش خود را برای وصول به آرمان های ملی خود و تاسیس دولتی مقتدر که ملیت و منافع ایران را محترم بدارد و به اصلاحات اساسی دست بزند رها نکرد، بلکه به این منظور با عده ای از دوستان و همکاران خود به تلاش پرداخت و برادر بزرگتر خود منوچهر اقبال را که پس از تصدی چند وزارتخانه به وزارت دربار منصوب شده بود، تشویق کرد که خواستار نخست وزیری شود و رضایت پادشاه را برای اتخاذ این سمت و یک رشته اصلاحات اساسی جلب کند. در این کوشش همکارانی مانند دکتر عبدالحسین راجی و دکتر محمد علی هدایتی و دکتر محمود مهران و فتح الله جلالی با او همراه بودند.

سرانجام منوچهر اقبال موفق گردید و در سال ۱۳۳۶ به نخست وزیری گماشته شد. اما متأسفانه کارها در مداری که خسرو اقبال در نظر داشت نیفتاد و دولت منوچهر اقبال استقلالی از دربار نشان نداد و اصلاحات اساسی امکان پذیر نگردید.

ناکامی در کوششی که خسرو اقبال به آن دل بسته بود وی را از کار سیاست بکلی دلسرد کرد. از این رو دامن سیاست را رها نمود و از آن پس از امور سیاسی دوری گزید و به کار وکالت مشغول شد.

در سال ۱۳۵۷ که اوضاع ایران رو به دگرگونی می رفت و آبستن تغییرات عمده بود، اقبال به گمان این که شاید روزنه‌ی امیدی گشوده شده باشد برای دیدن خمینی که نهضت مخالف را رهبری می کرد به پاریس سفر کرد. ولی از دیدار با خمینی دریافت که آنچه خمینی در سر دارد با تشکیل ایرانی ملت گرا سازگار نیست. از این رو از بازگشت به ایران چشم پوشید و پس از یک سال اقامت در اروپا که بیشتر آن را در فرانسه گذارند به آمریکا سفر کرد و در واشنگتن سکنی گزید.

در آمریکا اقبال از پیش گرفتن شغل خاصی دوری گزید و همه‌ی هم خود را به کمک به افراد و موسسات فرهنگی و گشودن گره از کار ایرانیانی که در تنگنا می افتادند صرف نمود. اما هرگز این گونه کمک ها را عنوان نمی کرد و کمتر کسی از آن ها آگاه بود. اصولاً اقبال مردی بکلی فروتن و عاری از هر گونه تظاهر بود. پرهیز او از خودنمایی به حدی بود که کمتر کسی می دانست که وی به چه افراد و موسسات متعددی کمک می کند. به همین دلیل هم با وجود تقاضاهای مکرر هرگز تن به مصاحبه نداد و از خود چیزی نگفت. حال که در گذشته است می توان گفت که وی سال ها پشتیبان مجله «روزگار نو» بود که اسماعیل پوروالی از همکاران قدیم او در روزنامه «نبرد» در پاریس منتشر می کرد و همچنین به مجله «مهرگان» و صاحب امتیاز و ناشر آن محمد درخشش اعتقاد داشت و در تامین وسایل انتشار هر دو نشریه، مثل چند نشریه دیگر، بسیار مؤثر بود.

ساعات زیادی از اوقات او تا زمانی که تندرست بود صرف جویا شدن از احوال دوستانی مثل مصطفی مصباح زاده صاحب امتیاز روزنامه «کیهان» و از دوستان دیرین و صمیمی اقبال و دکتر عزت الله همایونفر و ناصر یگانه و بسیاری دیگر می شد.

اقبال و «دانشنامه ایرانیکا»

من اقبال را از دور می شناختم و مختصر آشنائی با او داشتم و در جوانی چند باری روزنامه «نبرد» و «ایران ما» را دیده بودم. در سال ۱۹۸۸ در سفری که به واشنگتن کرده بودم در یک مجلس پذیرائی به او برخوردم. مدتی با هم گفتگو کردیم و در ضمن اشاره ای به پرداختن خود به کار «دانشنامه ایرانیکا» کردم. پس از بازگشت به نیویورک روزی بنظرم رسید که نیاز «ایرانیکا» را به کمک مالی به او گوشزد کنم و چنین کردم. گفت

یکی دو روز دیگر به تو تلفن می کنم، و تلفن کرد. اقبال هیچ اهل پرحرفی نبود. فوراً مطلب اصلی را عنوان می کرد و با جملات کوتاه و مقطع مقصود خود را بیان می نمود. گفت: «من از این به بعد سالی ده هزار دلار به «ایرانیکا» کمک خواهم کرد. دوستی هم در انگلستان دارم از او هم درخواست می کنم که سالانه همین مبلغ را به «ایرانیکا» کمک کند و باز دوست دیگری هست که از خواهش خواهم کرد که او نیز پنج هزار دلار در وجه «ایرانیکا» پردازد.» من تشکر کردم. چیزی نگذشت که سه چک به مبالغی که اقبال گفته بود به «ایرانیکا» رسید. پنج هزار دلار را هرگز ندانستم چه کسی پرداخت کرده است. تصور من این بود که این مبلغ را همه خود اقبال می پردازد، منتهی برای آن که بار منت بر سر من گران نباشد این و آن را در میان آورده است. اما پس از چندی معلوم شد که دوستی که سال ها تا زمان فوتش در سال ۲۰۰۵ سالیانه ده هزار دلار به «ایرانیکا» کمک می کرد یکی از وکلای دعاوی بسیار معروف و معتبر انگلستان دکتر ریچارد هاز Dr. Richard Haas که به عنوان CBE (یعنی Commander of the British Empire) و اصل سوئیسی داشت بود. پیش خود اندیشیدم که اقبال چگونه باید با دوستان خود رفتار کرده باشد و دوستان او چه مدیونیتی باید نسبت به او حس کنند که یکی از آن ها به اشاره ای حاضر باشد سالانه ده هزار دلار برای اثری که ارتباطی با او ندارد و فرهنگی که فرهنگ او نیست کمک کند. بعد ها هاز را شناختم و از برخی توصیه های او برخوردار شدم. مردی شریف و مرفه و صاحب دستگاه بود و اقبال وقتی به انگلستان می رفت در خانه او و همسرش می ماند.

یک روز تلفن دفترم زنگ زد، اقبال بود. بدون مقدمه ای و با همان جملات کوتاه که مرسوم او بود گفت من تصمیم گرفته ام مبلغ یک میلیون دلار از ماترکم را به «ایرانیکا» واگذار کنم. من سپاسگزاری کردم. چند روز بعد جزئیات وصیت خود را با نام وکیلش آقای شمس الدین بهبهانی که از وکلای شریف ایران و از همکاران صدیق و صمیمی اقبال است و نسخه ای از وصیت او را در دست خواهد داشت برای من فرستاد. بعدها که با آقای بهبهانی ساکن لندن آشنا شدم او را در امانت و صداقت و آراسته بودن به سایر خصال انسانی و تمام اوصافی که اقبال از او برمی شمرد دیدم.

در سال ۱۹۸۸ اقبال به عضویت هیئت امناء «بنیاد دانشنامه ایرانیکا» انتخاب شد و در سال ۱۹۹۰ به اتفاق آراء به ریاست هیئت امنای آن انتخاب گردید و مدت ده سال با کمال خلوص و صمیمیت در این سمت انجام وظیفه نمود تا آن که در سال ۲۰۰۱ به علل صحتی و آسیبی در ستون فقرات از این سمت کناره جوئی نمود و محمود خیامی مرد شریف و گشاده دست و فرهنگ دوست دیگری از خراسان به ریاست هیئت امناء برگزیده شد و اقبال به سمت ریاست افتخاری بنیاد انتخاب گردید.

در ماه دسامبر ۲۰۰۲ در شام سالیانه «پشتیبانان ایرانیکا» که به همت ناهید احکامی و نینا قوامی و دکتر فرهاد حکیمی برگزار شد از خسرو اقبال به مناسبت خدمات صمیمانه اش به «ایرانیکا» تجلیل به عمل آمد. متأسفانه وی به علت همان کسالت نتوانست در مجلس شرکت کند، ولی چند سطری در تشکر از یاران «ایرانیکا» نوشت که توسط اینجانب خوانده شد. آن چند سطر این است:

«دوستان عزیز، خانم‌ها و آقایان گرامی، از اینکه این افتخار را به من داده اید که در ضیافت شام امشب یادی از بنده بشود بسیار ممنون و سپاسگزارم. خیلی متأسفم و افسوس می‌خورم که با اشتیاق فراوانی که به دیدن شما یاران و همکاران دارم به علت کسالت مزاج نمی‌توانم در جمع شما شرکت کنم. من اکنون ۹۰ سال دارم و از سال ۱۹۹۷ به علت آسیبی در ستون فقرات و عوارض ناشی از آن هیچ نتوانسته‌ام مسافرت کنم.

من طبعاً نمی‌توانم امیدوار باشم که در جشن پایان کار «ایرانیکا» شرکت کنم، ولی امیدوارم کسانی که این امکان را خواهند داشت مرا فراموش نفرمایند، چه من در تمام سال‌هایی که با «دانشنامه ایرانیکا» و بنیاد آن مربوط بودم آرزوی پیشرفت و تکمیل آن را داشتم و در حد مقدور در راه مقاصد آن کوشیدم.

با آرزوی سلامتی برای همه شما عزیزان، از خداوند متعال توفیق همه شما را در ادامه کمک به «ایرانیکا» و جلب افراد دیگر برای یاری به آن خواستارم. شب خوشی برایتان آرزو می‌کنم و همگی را به خدا می‌سپارم.

دوستدار و پشتیبان «ایرانیکا» خسرو اقبال

هنگامی که اقبال به ۹۰ سالگی نزدیک شد دچار درد شدید ستون فقرات گردید و دو سه سالی از آن سخت رنج برد. عاقبت با تزریق کورتیزن در نخاعش از درد رهائی یافت و چند سال آخر را بدون عارضه تازه ای گذراند. اما ناچار ضعف بر او غالب بود و مردی که چنان مشتاق سفر و حشر و نشر با دوستان و یاران خود بود کم و بیش خانه نشین گردید و طبعاً بی‌حوصلگی و دلسردی از زندگی بر مزاجش قلبه یافته بود و ایام را در انتظار مرگ محتوم و رهائی از بار بیهوده زندگی می‌گذارند.

روز جمعه دوم تیر ماه ۱۳۸۶ برابر با ۲۲ ماه ژوئن ۲۰۰۷ آقای بهبهانی که تعلق خاطر مرا به اقبال بخوبی می دانست لطفاً تلفن کرد و خبر ناگوار درگذشت اقبال را به من داد. قلبم به هم فشرد و کیفر دیر زیستن را یک بار دیگر آزمودم. از مراسم خاکسپاری و غیره جویا شدم، گفت اقبال خواسته بود که هیچ نوع مراسمی به عمل نیاید و مجلسی ترتیب داده نشود. در مرگ نیز مثل زندگی از هر تظاهری پرهیز نشان داد و درسی از فروتنی به دوستانش آموخت.

اقبال از مردانی بود که وجودشان چون شمعی پرفروغ به اطراف آنان نور می پراکند. زندگی شان درسی از سخاوت و بزرگ منشی و نوع دوستی و وطن خواهی برای دیگران است. «ایرانیکا» مدیون التفات و محبت بی شائبه اوست. یادش گرامی باد. درگذشت او این بیت را به خاطر من آورد:

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی در سینه های مردم عارف مزار ماست

احسان یارشاطر

نیویورک، ۲۲ ژوئن ۲۰۰۷